



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۹/۰۸/۱۵

عبدالجليل جميلی

برادر محترم جناب داکتر صاحب غروال

با سلام و تقدیم تمنیات نیک بشما میخوامم برای جلو گیری از طول کلام عرض مطلبم را از جمله مقدماتی خودتان شروع کنم که میفرمایید « د تاسو عجیبی جملی شاگرد لیسه قبايلي خوشحال خان یا رحمان بابا که ما عده آنها را گوساله دو مادره میگویم که در طول دراز مننه تاریخ معاصر سرشان در کابل و پای شان در ملتان بود» مگر شما توجه نفرمودید که در آنجا نوشته بودم «اما امروز مثلاً داود جان مو مند به اصطلاح عوام یا مردم آن زمان.» نه اینکه شما آنرا تحریف کرده و نوشته اید که (ما یعنی منعه آنها را گوساله دو مادره میگویم) برادر گرامی ام یقیناً این بیت را خوانده اید:

چو محرم شدی بیشتر هوش کن که محرم به یک نقطه مجرم شود

داکتر صاحب! میدانم که نوشتن (من وما گفتن و میگویم - میگویند) فرق کلی با تغیر شخصیتها دارد و مگر شما که در مبتدأ مرا بصورت جمع یعنی ما خطاب میفرمایید اما در خبر تان بصورت مفرد یعنی میگویم که البته این برداشت را منتشر کردن به نحوی بی مدعی به محکمه رفتن میگویند .

بلی داکتر صاحب گرامی! آنچه نوشته ام و باز مینویسم مردمان عوام الناس بیچاره و غریب ما که اهی بر لب و نانی بدستروان نداشتند میدیدند که تولیدات غذایی و منسوجات نساجی و عواید مالیات مردمی شانرا لاری بست و سیل وار به طرف سرحدات و قبایل جنوب میفرستادند و رهبران شان مانند لیدرهای (مجاهدین) امروز در غرقاب نعمت مستی می کردند و جناب داود مومند پینه سر زانوی مامای مرحوم شان در جمله ولی عهدان شان در مکاتب قبايلي و در حالی کشمش پلو تفاله میکردند - که ملت غریب افغان را فقط خوشبویی و دود پلو میرسید ولی همین ملت وفا شعار علنا میدیدند که یک برادر این سوی و آن دیگرش در آنسوی خط فرضی غرق نعمت اند. پس شما باید خوب بدانید که دو مادره بودن چه مفهوم دارد؟ و کبر نان گندم و بی پاسی داود جان و امثال آنرا چه درجه پاسداری میدهد؟

استاد گل! نان مردم را گرفتن اسان است ولی دهن مردم گشنه گدا را دوختن اسان نیست. شما را بوجدان تان سوگند میدهم که آیا چیزی را که بیان کرده ام چنین نبوده است؟ و اگر دولت و بخصوص داود خان عاشق افغانستان بزرگ و شکوه مند سرو جان خود و اهل و بیت خود و ملت بیچاره را وقف مومند جان و امثال آن نکرد؟ پاسخ همین است که بیان کردم. من نه محمد زایی هستم و نه قرابتی با خانواده سلطنتی داشتم و دارم و نه قوم و سمت و جبهه شناس هستم. ولی داود خان این راد مرد پاک نهاد، پاک نفس، با ناموس، با دیانت و وطن دوست را با وصف همه خلاهای انسانی اش که همه انسانها کم و زیاد از آن میرا نیستند دوست داشتم و دارم و پسران با دانش و صبیبه های مکرم و باشخصیت عالی انسانی شان که همه شکسته نفس، مودب و سر شار از سجایای انسانی بودند دوست دارم با آنها گاهگاهی در امور تشریفاتی، ضیافت های رسمی و سفرها همراه بوده ام برخورد های نیکو و سجایای انسانی شان را هیچگاهی فراموش نمیکم. آنها با والدین خود خود را فدای حریت و ووطن کردند انشالله مشمول همه الطاف خداوند توانا میشمارم .

و حال لطفاً این مطلب فوق العاده دلچسپ را با توجه بخوانید :

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی دلیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولی

روز ۲۶ سرطان و سقوط رژیم سلطنت - در مسکو بودم و از دفتر امور محصلین برای صرف نان چاشت بخانه رفتم که سردار محمد رحیم شیون کابلی تلفونی با من تماس گرفت و گفت: ترا میبایدم لطفاً تلویزیون را تماشا کن. تلویزیون مسکو اخباری از شهر کابل پخش میکرد که کابل و کابلیان را غرق عشرت در سقوط سلطنت نشان میداد. بعد از صرف غذا بمنزل سردار محمد رحیم شیون کابلی که در دو صد متری منزل ما زندگی میکرد رفتم و اینک عین کلام ایشان را با تمام امانت داری برایتان مینگارم:

«افغانستان را خداوند در هر قرن یک شخصیت و قهرمان میبخشد. در قرن ۱۹ پدر کلانم امیر عبدالرحمن خان بود و او که ملوک الطوائفی را نیست و خان خانی را از ریشه کند امنیت و تمامیت ارضی افغانستان را نیز تثبیت کرد بجز یک دیوسی که چرا معاهده دیورند را امضا کرد و درد سر همیشگی افغانستان و اما بسیار هوشیار بود و با حوصله و زمانی که احساساتش غلبه میکرد حوصله و عقاش میتوانست احساسات او را کنترل کند.

و حال در قرن ۲۰ داود خان را خداوند به افغانستان پیروز کرد و اما با یک تفاوت که احساسات و وطن دوستی داود خان بحدی است که هیچ مانع نمیشناسد و اگر بمشکلی درین راه بر بخورد و احساساتی شود عقاش او را کنترل کرده نمیتواند و عاقبت آن حالت و روزگارش بخیر که به قیمت جان خودش و سعادت و موجودیت افغانستان تمام نشود.

پس لطفاً به تبصره اینجانب در باره سفر رسمی محترم محمد داوود خان از مسکو در سال ۱۹۷۷ که در آرشیف ویسایت افغان - جرمن آنلاین ثبت است توجه فرمایید نه به تحریفاتی که مرحوم صمد غوث در باره این سفر بیان داشته است.»

و اینهم دو مثال نوینی برای معلومات بیشتر شما :

۱- یقین دارم مرحوم میر سید قاسم خان یکی از مشروطه خواهان دور سلطنت اعلیحضرت غازی امان الله خان را خوب می شناسید که در دور صدارت محمد هاشم خان سالیان متمادی در زندان بسر رساند و در دوره صدارت مرحوم شاه محمود خان سپهسالار آزاد ابتدا بحیث معین وزارت عدلیه و سپس بحیث وزیر عدلیه و متعاقباً بحیث سفیر کبیر افغانستان در جاکارتا و در اخیر رییس ولسی جرگه هم عز تقرر حاصل فرمودند.

ایشان پسری داشتند بنام سید مسعود بکلوریا پاس در معارف کشور وظیفه معلمی داشتند. زمانی که در عهد صدارت مرحوم شاه محمود خان مفاهمات ذات البینی بین اعضای خانواده سلطنتی تیره شد و لزوماً داود خان بحیث سفیر کبیر به پاریس و برادرش محمد نعیم خان به لندن مقرر شدند بنا بر حسن روابط قبلی محمد نعیم خان با محترم عبدالرحمن پژواک ایشان را به حیث اتشه مطبوعاتی و همین آقای سید مسعود را با تخلص پوهنیار لزوماً از وزارت معارف به وزارت خارجه تبدیل و با همان دلایل لزوم دید در بست رتبه سوم بحیث سکرتر اول سفارت کبیرای افغانستان با خود به لندن برد.

در سال اول صدارت داود خان که من مامور وزارت امور خارجه شدم آقای پوهنیار مدیر امور قونسلگی و جناب پژواک مدیر روابط سیاسی و نور احمد خان اعتمادی مدیر روابط اقتصادی بودند.

بعد از برقراری مجدد روابط سیاسی با پاکستان باز هم بر اساس لزوم دید سید تاج الدین خان مدیر عمومی آرشیف وزارت امور خارجه را باحفظ رتبه اول بحیث قونسل افغانستان در پشاور و همین آقای پوهنیار را با حفظ رتبه چهار بحیث قونسل افغانستان در کویت منحیث شخصیتهای معتمد دولت مقرر کردند. و با آرام شدن روابط میان دو کشور این ذوات را دوباره به وظایف اصلی شان برگشتانند و روابط آنها آنقدر گرم بود که در جلسات مثلاً آقای نور احمد اعتمادی مدیر روابط قونسلگی را تنها بنام مسعود جان خطاب میکرد.

چرخها برگشت و با تقرر آقای اعتمادی بحیث صدر اعظم پوهنیار صاحب عضو کابینه و رییس مستقل قبایل مقرر شدند.

و چون مورد نوازش و حرمت داود خان و نعیم خان بود - پوهنیار صاحب مرد سوم سیاست افغانستان شد یعنی بعد از شخص داود خان و سید وحید عبدالله معین سیاسی و بعداً معاون وزارت خارجه مقرر گردیدند. بعد از شناسایی دول از جمهوریت جدید التاسیس افغانستان و تأمین روابط حسنه دول مختلف جهان جناب معین دوم فرد قابل اعتماد خویش را بحیث سفیر افغانستان در روم مقرر کرد تا در چوکات سایر امور محوله و بعد از اینکه اعلیحضرت محمد ظاهر شاه بیعت و همکاری خود را با دولت جمهوری افغانستان ابراز داشت، پوهنیار صاحب به امور خانواده سلطنتی بحیث اتباع محترم افغانی نیز رسیده گی بعمل می آورد و طوفان ها خاموش گردید.

ولی با برگشت قافله و زمامداری تره کی این بد نسب اجنت فروخته شده که در فرصت مناسب در باره اش خواهم نگاشت به سید مسعود پوهنیار هدایتی داده بود که شرحش را خدمتتان بعرض میرسانم.

در ماه اگست سال ۱۹۸۳ زمانی که در فرانسه اقامت داشتم مسایل پناهنده گی خود و خانواده ام را به امریکا روبراه ساخته بودم، قبل از پرواز بطرف امریکا بعد از تماس تلفونی با خانواده سلطنتی به روم رفتم و در منزل شاهدخت بلقیس با ایشان ملاقات کردم که محترمه شاهدخت بلقیس رویه نا انسانی این موجود پلید یعنی پوهنیار مسعود را چنین برایم بیان داشت:

در اوایل زمامداری تره کی موصوف (پوهنپار مسعود) بما زنگ زد و گفت که من سفیر افغانستان هستم و میخواه ببایم و از نزدیک در باره پاسپورت هایتان با شما صحبت کنم. برای اینکار همه اعضای خانواده را باید در یک محل جمع کنید تا با همه تان یکجایی و برای یکبار صحبت کنم. گرچه ما برسم افغانی برایش چای و ناشتا تهیه دیده بودیم اما او به مجرد ورود با قیافه عبوس و خشن بدون مصافحه اسناد افغانی ما را مطالبه کرد ما همه پاسپورت های خویش را بوی تسلیم کردیم صرف اعلیحضرت چون بدون پاسپورت سفر کرده بودند پاسپورت نداشتند. اسناد همه ما را در بکس خویش گذاشت و متذکر شد: حسب فیصله شورای انقلابی و فرمان شماره ... واصله به سفارت کبرای جمهوری دیموکراتیک افغانستان در روم شما همه تان از این ببعد افغان شمرده نمیشوید و هیچنوع کمکی از جانب افغانستان به شما صورت نمیگیرد. ملکیت هایتان در کاریزمیر و حاصلات آن دیگر متعلق به دولت می باشد. پس از این برخورد اهانت بار بدون خداحافظی از منزل ما خارج شد و ما ماندیم بدون هیچ سند و هویت.

۲- بعد از انقلاب ظفر نمون بر گشت ناپذیر ثور (تکیه کلام از حفیظ الله امین) مدیر شعبات وزارت امور خارجه را به هریک از نمایندگی سیاسی و مرا هم که مدیر روابط اقتصادی بودم به بلغاریه بحیث مستشار شارژدافر مقرر کردند زیرا سفیر کبیر نداشتیم. چند ماه بعد سالم مسعودی بحیث سفیر کبیر آمد و باز به پاریس منتقل شد و سفیر جدید به اسم میر احمد گریز متولد ولسوالی گریز منطقه سرحدی افغانستان با پاکستان شاگرد و پیرو حفیظ الله امین فارغ التحصیل لیسه قیابلی خوشحال خان و فاکولته ادبیات دیپارتمنت زبان پشتو که زبان فارسی را هم خوب خوانده و نوشته نمیتوانست و جز زبان پشتو هیچ زبانی را بلد نبود، جوان کم سن و بی تجربه بود ابتدا معلم پشتو متعاقباً رییس دارالمعلمین ها و در اخیر سفیر کبیر افغانستان در بلغاریا مقرر گردید. موصوف هیچ تجربه کار سیاسی نداشت و حتی در جریان ملاقاتهای تعارفی و قبل از آن در جریان محفل تقدیم اعتماد نامه با معاون و رییس تشریفات و مدیر عمومی سیاسی و معین سیای وزارت خارجه و وزیر خارجه بلغاریه و بخصوص صدر اعظم آنکشور نمیتوانست دوجمله سرهم راجع به وطن اش بگوید من برایش تفهیم میکردم که تو دهنش را شور بده یک چیزی راجع به افغانستان بگو من در ترجمه کارش را جور میکنم ولی میدانید که خموشی بهیچ عنوان ترجمه شده نمیتواند و از طرف دیگر او تنها طوطی وار تکرار میکرد که من یک مارکسیست هستم. استاد گل! اگر در خانه کس است همینقدر حرف بس است و متوجه هستید که غمخور ذاتی این مارکسیست های پیوندی در اصل همان داود شهید بود ورنه قراریکه خودش میگفت او در نزدیک خط سرحد گاو چرانی بیش نبوده است.

جناب داکتر صاحب! لطفا دوران متعفن دیروز و چلیبگک های کراچی وان ظاهر و باطن کثیف امروز را هیچ وقت شور ندهید تا خاطرات کثیف و روز خون باران دد منشانه شان دامن شما را نیز آلوده نسازد. آزرده نشوید ضرب المثلی است که میگویند «تو مو میبینی و من پیچش مو.» پایان